



به بهانه انتشار خاطرات «احمد ملکی» مدیر روزنامه ستاره از رویدادهای نهضت ملی ایران

اوج و فرود جبهه ملی ایران

■ **شاهد توحیدی**



رویدادهای نهضت ملی ایران با سپهری گشتن بیش از شش دهه از آن، کماکان در معرض بررسی و گمانه‌زنی تاریخ‌پژوهان قرار دارد، از این رو انتشار هر سندی که بتواند فرآیند چالش و پوشش در این باره را دامن زند، باید امری

خجسته و مغتنم قلمداد گردد. چندی پیش مرکز اسناد انقلاب اسلامی ایران به باز نشر خاطرات احمد ملکی از مؤسسان جبهه ملی ایران دست زد که در نوع خود از منابع خواندنی قلمداد می‌شود. این مرکز در دیباچه‌ای بر این اثر تاریخی آورده است:
«انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی در مهر ماه ۱۳۲۸ توسط دولت ساعد آغاز شد، دخالت‌های هژیر، وزیر دربار و بسیاری از صاحب‌نفوذان، اعتراض بسیاری از شخصیت‌های سیاسی را برانگیخت. مصدق‌السلطنه به همراه ۱۹ نفر از نجبان و روزنامه‌نگاران، در اعتراض به انتخابات در ۲۲ مهر ماه در کاخ شاه متحصن شدند. آنها خواستار لغو انتخابات بودند. تحصن پس از چند روز بی‌هیچ نتیجه‌ای پایان یافت. متحصنین در روز اول آبان در منزل دکتر صدوق اجتماع کردند و پایه‌های جبهه ملی را بنیاد نهادند. جبهه ملی هدف اساسی خود را اصلاح قانون انتخابات، قانون مطبوعات و اصول حکومت نظامی اعلام کرد. ترور هژیر توسط فدائیان اسلام موجب پتلان انتخابات گردید و در انتخابات مجدد، آقای مصدق، مکی، شایگان، بقایی، حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد و تریمسان از اعضای جبهه ملی به مجلس راه یافتند. با بازگشت پیروزمندانه آیت‌الله کاشانی و مبارزات بی‌امان وی علیه انگلیسی‌های نفت‌خوار و وابستگان آنها و قتل رزم‌آرا، جبهه ملی قدرت تازه‌ای یافت و مجبور شدند مسئولیت اجرائی کشور را به مصدق بسپارند. حرکت گروه‌های مختلف که تا قیام ۳۰ تیر به سوی همگرایی پیش می‌رفت پس از این واقعه و باگرایی انجامید و هرلحظه شکاف موجود بین



■ **از راست: مظفر بقایی، ابوالحسن حائری‌زاده و حسین مکی از بنیانگذاران جبهه ملی**

رهبران و هدایتگران حرکت ملی بیشتر د تا اینکه با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حکومت مصدق سقوط کرد و سایر رهبران نیز به انزوا کشیده شدند. احمدملکی مدیر روزنامه ستاره، یکی از رجال و فعالان سیاسی است که خود در جریان تحصن و تأسیس جبهه ملی بوده و حوادث و وقایع منجر به تشکیل و ترکیب گروه‌ها را با دقت مشاهده کرده است. ملکی یکی از اعضای جبهه ملی بود که از جبهه ملی جدا شد و از مخالفین سرخ مت صدق گردید. ملکی پس از کودتای ۲۸ مرداد، خاطرات خود را روزانه طی ۵۹ شماره در روزنامه ستاره منتشر کرد. با اینکه ملکی از روزنامه‌نگاران معروف ایران است خاطرات وی بسیار نامنظم، تکراری و فاقد انسجام منطقی است. در این حال این خاطرات با دلیل حضور نویسنده‌اش در جبهه ملی می تواند بسیاری از ناگفته‌های تاریخی را بیان کند. به علاوه این خاطرات می تواند علت شکست احزاب را در ایران تبیین نماید. به عقیده وی، انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی که در دوران حکومت دکتر مصدق برگزار شد، آخرین چوب چراحی بود که بر پیکر جبهه ملی وارد شد و اطر افیان

مصدق که او را به عنوان فردی مؤمن به قوانین و وطن پرست می دانستند. هر یاکاری و عوام‌فریبی و

بدرتر از همه، جاهطلبی چیز دیگری را از او نیافتند.

آن امری بسیار نارسند در دوران احیات سیاسی دکتر فاطمی قلمداد می‌کند. نویسنده این خاطرات مهم‌ترین علت شکست مصدق را جاهطلبی و استبداد شخصی وی می‌داند و یادآور می‌شود که اگر وی چند صبایح نیز توانست شاهد پیروزی را در آغوش بکشد، مرهون تبلیغات و پروپاگاندايي بود که وی به مانند سایر دیکتاتورها اعمال می‌کرد. مرکز اسناد انقلاب اسلامی، این خاطرات را نه به عنوان آخرین قضاوت در مورد جبهه ملی، بلکه به عنوان روایتی از یکی از اعضای جبهه ملی که در میانه راه از آنها جدا شد - و طبق سنت اعضای جبهه ملی در تاریخ، پاکوت شد - در دسترس اهل تحقیق قرار می‌دهد و قضاوت نهایی را به عهده آنها وگذار می‌کند.»



۱۳۵۷ گواناگلوب، کنفرانس خبری جمعی کار تر همراه با رؤسای کشورهای اروپایی



جهانگیر آموزگار : **در تحلیل نهایی، آنچه می‌توان گفت این است که فرضیه دسرت‌داشتن خار چسان در شکست قطعی شاه، شاید بیشتر محملی باشد که سلطنت‌طلبان با توسل به آن خشم و سسر خوردگی خود را فرونشاندند تا ابزاری که بتواند یاری دهد. از یاد نبریم که در آغاز سال ۱۹۷۸ هیچ یک از قدرت‌های خارجی انتظار سرنگونی سریع شاه را نداشتند**

باز کاوی «ثئوری توطئه» در بررسی علل سقوط نظام سلطنتی در ایران

«دایی جان ناپلئون» در جلد سلطنت‌طلبان

■ **جهانگیر آموزگار**

در میان ابواب جمعی نظام سلطنتی، تنها بخش معدودی توانسته‌اند از پوسته پیشین خوشش به در آیند و به بررسی واقع‌بینانه زمینه‌های سقوط محمد رضا پهلوی بپردازند که بی‌شک **جهانگیر آموزگار در زمره آنهاست. او به رغم ار تقا تا سطح وزارت در کابینه علی‌امینی و در عین‌خالی بودن**

از بغض انقلابیون نسبت به شاه و حکومتش، توانسته است با رویکردی بی‌طرفانه به تحلیل «فراز و فرود دودمان پهلوی» بپردازد. این متن، نخست در امریکا نشر یافته و سپس به فارسی باز گردانده شده است. امید آنکه مقبول افتد.

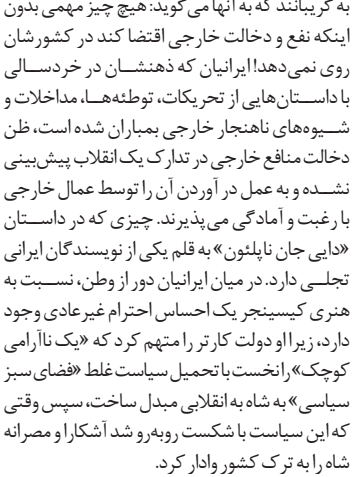
■ ■ ■

هر چند «مدارک» ارائه شده در جهت اثبات توطئه خارجی در سقوط دودمان پهلوی، ممکن است در چشم ناظران بی‌طرف، ناچیز، اتفاقی، دور دست و فاقد قدرت افناع‌کننده گویند.اما مسئولیت خارجیان در انقلاب فوری نه تنها از نظر تمامی ایرانیان مقیم خارج بلکه در اعتقاد بسیاری از ایرانیان بلندپایه و مطلع و تربیت‌یافته غرب نیز موضوعی غیر قابل بحث است. پرسشی که بی‌درنگ مطرح می‌شود این است که چرا یک فرضیه تحقیرآمیز-که معنایی جزعتراف به برتری خارجیان ندارد- برای مردمی که به هویت ایرانی خود، استقلال سیاسی و سرشت تاریخی کشور خویش می‌بازند، باید چنین جان‌بدی‌های داشته باشد؟ پاسخ را شاید باید در برخی از اسرار فاش‌نشده انقلاب، ویژگی خاص تاریخ سیاسی ایران و برخی از خصوصیات روانی ایرانیان جست‌وجو کرد.

■ **ناگفته‌های انقلاب، فرضیه‌ساز توطئه**

گوشه‌هایی از ماجرای انقلاب ۱۹۷۹ که هنوز در پرده استنار مانده، در ست به سبب تمایل فطری ایرانیان به دخیل دانستن دسیسه خارجی در مسائل پنهان کشور خود، فرضیه توطئه را از مسند حکومت سرنگون ناشناخته درباره جنبه‌های اساسی انقلاب یکی از تحلیلگران ایرانی را به ارائه توجیهی منطقی برای اینکه رژیم پهلوی در چشم بسیاری از ناظران مطلع وقت رژیم نیرومندی به شمار می‌آمد و از آنجا که نظام‌های قدرتمند، خود به خود سرنگون نمی‌شوند، پس به این نتیجه می‌رسیم که تنها یک قدرت بزرگ‌تر می‌توانست مسئولیت پهلوی را از مسند حکومت سرنگون کند و این قدرت بزرگ‌تر هم جز از خارج از جای دیگری نمی‌توانست منشأ گیرد.االبته مقبولیت فرضیه توطئه خارجی، خیال پردازی محض و یک واکنش صرف در برابر پدیده‌های ناشناخته نیست چراکه تاریخ ایران طی دو قرن گذشته خود، این مدعا را تأیید می‌کند.از جنبش موفقیت‌آمیز مشروطه‌طلبی(۱۹۰۶) در زمان سلطنت رو به زوال مظفرالدین شاه به عنوان حرکتی که مورد حمایت انگلیس‌ها بود نام می‌برند، حال آنکه توطئه ضدمشروطه که متعاقباً در سال ۱۹۰۸ توسط محمدعلی شاه به مورد اجرا گذاشته شد، آشکارا مورد حمایت روس‌ها بود. از آن پس سیاستمداران ایرانی

از عالی گرفته نادانی، به عنوان مهره‌هایی در بازی بزرگ‌تر رقابت با همکاری ابرقدرت‌ها تلقی شدند. از دیدگاه عده‌ای از تاریخ‌نگاران و مردم‌اگر، همه رویدادهای دو قرن گذشته ایران به انگشت خارجی محدود شده باشد دلیل ندارد. این آخرین رویداد که مهم‌ترین تیر بوده‌است از قاعده مستثنی باشد؟
■ **چرا او بختن از دامان توطئه خارجی؟**
چه دلیلی دارد که تصور کنیم انقلاب ۱۹۷۹ از رویدادهای ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۹۴۱ و ۱۹۵۳- که به تحریک، حمایت، رهبری و تا حدی مداخله پشت پرده قدرت‌های خارجی پدید آمدند- متفاوت باشد؟ سیاستمداران ایرانی که در حال حاضر دور از وطن خود در امریکا بسر می‌برند، با رضایت خاطر و شیطنت‌آمیز، فرازی از نوشته یک امرانگرای جوان امریکایی را که دوست ایران بود ولی در شبکه‌های



جهانگیر آموزگار

توطئه خارجی به عنوان علت سرنگونی رژیم به دلیل سومی هم دارای جاذبه است: این موضوع با گرایش روحیه ایرانی به پذیرش حکم قضا و قدر کاملاً منطبق است. از آنجا که انسان در دخالت فردی بر سرنوشته خود اختیاری ندارد، سرنوشته ملت‌ها نیز طبعاً خارج از حیطه اختیار آنهاست. در این زمینه فکری، توطئه خارجی به صورت فرضیه مطولویی جلوه می‌کند.

■ **وزنه مدارک به نفع ثئوری توطئه**

به‌رغم پیشینه‌های بیشمار تاریخی که مؤید تحریکات خارجی در ایران است و به‌رغم معقول بودن برخی از مطالبی که درباره ریشه تحریکات خارجی عنوان می‌شود و با وجوددقت برخی از الیهامات درونی ایرانیان، موضوع همدستی و دخالت خارجیان چیزی است که احتیاج به سند و مدارک دارد. نه تنها سخنانی که در رابطه بانگیزم‌های خارجی مطرح می‌شود وند نقیض و برانگیزنده سوظن است، بلکه بی‌امد های انقلاب نیز تا حدودی، ادعایی را که در این زمینه عنوان شده است، نقض می‌کند. برای مثال ادعای سلطنت‌طلبان

در این مورد که قیام آیت‌الله خمینی بر ضد شاه از پیش توسط دستگاه‌های اطلاعاتی خارجی برنامہ‌ریزی شده بود، توسط رویدادهای بعدی تأیید نمی‌شود. باید گفت که احتمال سقوط شاه ظاهراً برای مقامات امریکایی طی سالیان دراز، چنان بعید و غیر قابل تصور بود که وقتی سقوط رژیم به صورت یک امر قریب‌الوقوع درآمد، همه تقریباً غافلگیر شدند.

همه‌قرائن آشکار، ملموس، احتساب‌پذیر و منطقی چنین حکم می‌کنند که امریکا نمی‌بایست خواستار سقوط شاه بوده باشد، آن هم به سود شخصی که بدون پرده‌پوشی و باحالی سرسختانه و آشتی‌ناپذیر دشمن امریکا بود. خصومت‌بارترین حملات آیت‌الله خمینی خطاب به شاه، به این سبب بود که به اعتقادوی، اونو کارمیریکا و پشتیبان اسرائیل بود. بنابراین سرنگونی شاه و پایان نظام سلطنتی، چیزی نبود که به سود امریکا باشد. براساس محاسباتی که با احتیاط و محافظه‌کاری انجام گرفته است، انقلاب بهممن ۱۳۵۷ به لغو معادل ۱۲ میلیارد دلار سفارش‌های نظامی که به شرکت‌های امریکایی داده شده‌بود و از دست رفتن بازار فروش ۳ تا ۴ میلیارد دلار در سال کالاهای سرمایهای، تجهیزات صنعتی، خدمات فنی و زبان رسیدن به تعداد زیاد دیگری کسب و فعالیت‌های اقتصادی امریکایی انجامید.

ایران به تنهایی سالی ۸ میلیارد دلار از امریکا جنگ‌افزار می‌خرید. خریداری هواپیماهای پیشرفته امریکایی توسط ایران، به پتانگن امکان داد که هزینه‌های خود را در زمینه توسعه و تحقیقات پایین آورد. داد و ستد بازرگانی با ایران، به‌طور مستمر مازاد قابل توجهی به سود امریکا داشت. انقلاب سبب با افت رهاقی نهی نفت است که پایین مرزهای جنوبی اتحاد شوروی قرار دارد و از پاکستان تا ترکیه کشیده شده‌است. بنا به نوشته یک امریکایی که از جریانات درونی دولت امریکا آگاهی دارد، سیاست بلندمدت امریکا در آسیای جنوب‌غربی به مدتی بیش از یک دهه بر این فرض استوار بود که ایران کشور نیرومندی است و در آینده نیز همچنان یک قدرت ثابت و نیرومند محلی که منافعش با منافع امریکا هم‌چفت و هماهنگ است باقی خواهد ماند! علاوه

براین، ساریوس و نیز وزیر خارجه پیشین امریکا، با صراحت در کتاب خاطرات خود آورده‌است: حذف ایران از شمار متحدان امریکا و قرار گرفتن این کشور در زیر مهار یک رژیم غیردوستستانه، ضررهای بود که بر امنیت و منافع سیاسی امریکادر آسیای جنوب‌غربی وارد شد.

■ **ادعای همدستی انگلستان با انقلاب!**

همدستی ادعایی انگلستان در تحریک شورش و روشن‌نگر، حقیقت و شرف و نجابت و قلوب را بی‌بروزایر پا گذاشته‌اند. این ادعا علیه تمامیت ارضی ایران در کار «تجاوز»، «فربکاری» و «قساوت وحشیانه» ضرب‌المثل شدند. تبعیدیان ایرانی می‌پرسند: به چه دلیل می‌توان قبول کرد که قدرت‌های بزرگ در سال‌های ۱۹۷۰ انگلرین که ذمه‌های بلندپایند؟ اعمال نفوذ انگلستان و روسه از طریق ارعاب، رشوه، قول حمایت، تهدید به استعمال زور و مداخله نظامی در کار سیاستمداران در ایران، مردم این کشور را از نظروخی برای پذیرفتن فرضیه‌های توطئه آماده کرده‌است و اکثریت قاطع ایرانیان حتی کسانی که از عالی‌ترین سطح آموزش برخوردار شده‌اند و برخی از تربیت‌شدگان خارج که به‌طور معقولی با سیاست سیاسی‌مداران خارجی آشنایی دارند، هنوز در عمیق‌ترین زوایای فکر خود با بدگمانی سختی دست به گریزباندن که به آنها می‌گوید: هیچ چیز مهمی بدون اینکه نفع و دخالت خارجی اقتضا کند در کشورشان وجودی نباشد! انگلستان در فرستادن خودسالی باداستان‌هایی از تحریکات، توطئه‌ها، مداخلات و دخالت منافع خارجی در تدارک یک انقلاب پیش‌بینی نشده و در عمل با آوردن آن را توسط عمال خاربت به نارغبت و آمادگی می‌پذیرند. چیزی که در داستان «دایی جان ناپلئون» به قلم یکی از نویسندگان ایرانی تجلی دارد. در میان ایرانیان دور از وطن، نسبت به هنری کینسیجر یک احساس احترام غیرعادی وجود دارد. زیرا او دولت کارتر را متهم کرد که «یک ناآرامی کوچک» را نخست با تحمیل سیاست غلط «فضای سبز سیاسی» به شاه به انقلابی میدل ساخت، سپس وقتی که این سیاست با شکست روبرو شد آشکارا و مصرانه شاه را به ترک کشور وادار کرد.

توطئه خارجی به عنوان علت سرنگونی رژیم به دلیل سومی هم دارای جاذبه است: این موضوع با گرایش روحیه ایرانی به پذیرش حکم قضا و قدر کاملاً منطبق است. از آنجا که انسان در دخالت فردی بر سرنوشته خود اختیاری ندارد، سرنوشته ملت‌ها نیز طبعاً خارج از حیطه اختیار آنهاست. در این زمینه فکری، توطئه خارجی به صورت فرضیه مطولویی جلوه می‌کند.
■ **وزنه مدارک به نفع ثئوری توطئه**
به‌رغم پیشینه‌های بیشمار تاریخی که مؤید تحریکات خارجی در ایران است و به‌رغم معقول بودن برخی از مطالبی که درباره ریشه تحریکات خارجی عنوان می‌شود و با وجوددقت برخی از الیهامات درونی ایرانیان، موضوع همدستی و دخالت خارجیان چیزی است که احتیاج به سند و مدارک دارد. نه تنها سخنانی که در رابطه بانگیزم‌های خارجی مطرح می‌شود وند نقیض و برانگیزنده سوظن است، بلکه بی‌امد های انقلاب نیز تا حدودی، ادعایی را که در این زمینه عنوان شده است، نقض می‌کند. برای مثال ادعای سلطنت‌طلبان



سراغ کردن هرگونه نفعی برای مجموعه دنیای غرب در پشتیبانی از آیت‌الله خمینی دشوار است. ممکن است شاه حریف دل‌پخواهی آنچه‌آنکه غرب انتظار داشت نبوده باشد. این واقعیتی است که هر یک از متحذین غربی احتمالاً در امر خاصی با او اختلاف داشتند.

■ **نسبت روس‌ها با انقلاب ایران**

و اما درباره اتحاد شوروی، دیپلمات‌های بسیار آگاه و منابع محرمانه اطلاعاتی غرب در مسکو و نقاط دیگر، هیچ دلیل معقولی که دال بر دست‌داشتن شوروی از ناآرامی‌های ایران باشد، نیافته‌اند. همه قرائن بیرونی حاکی از آن است که کرملین ثبات سیاسی همسایه جنوبی خود را تحت حکومت شاه بر هر گونه تغییری ترجیح می‌داد.

روابط دولت شوروی در خلال دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ با شاه اگرچه صمیمانه نبود، اما در یک مسیر درست معقول حرکت می‌کرد. کارشناسان فنی شوروی در چندین طرح صنعتی از جمله کارخانه عظیم ذوب‌اهسن اصفهان به ایران کمک می‌کردند. مسکو مقادیر زیادی گاز طبیعی به قیمت مطلوب از میدان‌های نفتی جنوب پاران دریافت می‌کرد و حتی انتظار داشت که با احداث یک خط لوله جدید، مقدار بیشتری گاز از ایران دریافت دارد. پس از انقلاب چنانکه در گزارش‌ها منعکس است، انتقال گاز ایران به شوروی بی‌درنگ قطع و بسر قیمت آن نیز افزوده شد. همچنین به‌سختی می‌توان تصور کرد که چشمانداز استقرار یک حکومت اسلامی در چند مابلی جمهوری‌های آسیای مرکزی به ۵۰ میلیون نفوس مسلمانی- که از طریق فلات ایران به سوی قیله‌نگاه می‌کنند- برای شوروی منظره وجدانگیزی بوده باشد. بدون شک رهبران کرملین هیچ علاقه‌ای نداشتند که در امتداد مرزهای جنوبی شوروی، از رادیو- تلویزیون برنامه‌های مذهبی پخش شود!

باید پرسید که با استتقرار رژیم جدید چه چیزی ممکن بود عاید مسکو شود؟ ستون پنجم شوروی که همان حزب صوت باشد پس از انقلاب رسوا و چگونگی فعالیت‌هایش برملا گردید، اعضای آن نیز دستگیر، زندانی و اعدام شدند. رهبران حزب توده به جنایات شوروی علیه ایران و جنایات خود نسبت به مامهین اعتراف کردند. بازرگانی شوروی با ایران - که چهار سال قبل از انقلاب ۵۰۰رصد مجموع رقم واردات کشور را تشکیل می‌داد- چهار سال بعد از انقلاب، به ۲۰ درصد این رقم کاهش یافت! هیچ گونه مدرک قانع‌کننده‌ای نیز که مسکو به‌طور مستقیم درصدد تقویت ستون پنجم خود، حزب توده و سایر گروه‌های تندرو از طریق ارسال اسلحه برای آنها بر آمده باشد، به دست نیامده‌است.

■ **اسرائیل، زیان‌دیده اصلی انقلاب ایران**

برسی نقشی که ادعایمی‌شود اسرائیل در سرنگونی رژیم پهلوی ایفا کرد و اثبات آن نسبت به ادعاهای دیگر، کاری دشوار تر است. به نظر نمی‌رسد که هیچ کشور دیگری در اسرائیل از توطئه شاه زیان دیده باشد. همانگونه که محمدحسین هیکل روزنامه‌نگار مصری و دیگر تحلیلگران نوشته‌اند: تهران و تل آویو، منافع مشترک عمیقی در منطقه در صورت میابده اطلاعات محرمانه داد و ستد بازرگانی، همکاری فنی و معاملات اسلحه داشتند. اسرائیلی‌ها هم به همان اندازه شاه نسبت به مقاصد شوروی در منطقه بدگمان بودند و شاه می‌دانست که آیت‌الله خمینی روابط نزدیکی با پاسر عرفات برقرار کرده‌است. سازمان الفتح آشکارا به گروه‌های چریکی در ایران و فعالیت‌های ضددولتی آنها مدد می‌رساند. مقامات موساد و ساواک همواره با یکدیگر در تماس نزدیک بودند. اسرائیل بین ۴۰ تا ۷۰ درصد از نیازمندی‌های نفتی خود را از طریق ایران تأمین می‌کرد. ارزش میان‌تجارتی بین دو کشور در سال ۱۹۷۸ به میلارد دلار بالغ شد و نزدیک شده بود و صحبت از سفارش معادل ۶۰۰ میلیون دلار سلاح‌های کوچک از اول ژان برای ارتش ایران مطرح بود. تعدادی از کارشناسان کشاورزی اسرائیل نیز در زمان دولتی در نزدیکی تهران به کار اشتغال داشتند.

■ **سرانجام داوری نهایی درباره یک ادعا**

در تحلیل نهایی، آنچه می‌توان گفت این است که فرضیه دسرت‌داشتن خارجیان در شکست قطعی شاه، شاید بیشتر محملی باشد که خود را فرونشاندند تا ابزاری که بتواند تحلیلگران را در ارزیابی رویدادها یاری دهد. البته همه گزارش‌هایی که تاکنون انتشار یافته، حاکی از آن است که رفتار پایتخت‌های خارجی در برابر شاه و آیت‌الله خمینی با گذشت زمان دستخوش تغییر شد. در آغاز سال ۱۹۷۸ هیچ‌یک از قدرت‌های خارجی انتظار سرنگونی سریع شاه را نداشتند اما درگردهمایی سالانه سران غربی در گوادلوپ در ژانویه ۱۹۷۹، امریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان به این نتیجه رسیدند که کار شاه از نظر سیاسی تمام شد و آنها باید درباره آینده ایران، با فرض حضور نداشتن شاه، صحبت کنند. در خلال ۱۲ ماهی که از این میان گذشت، موضع علنی خارج، به فراخور کاهش مستمر عزم و قدرت شاه، موفقیت روزافزون انقلابیون در جلب پشتیبانی مردم و بدبینی فرایند خود شاه نسبت به امکان دوام آوردن رژیم، از حمایت کامل به تشویق های برکنده و سپس به رویگردانی عملی از رژیم تبدیل یافت. در وهله آخر، بر اساس «مدارک» که تا کنون در دسترس قرار داشته است رأی منفق هیئت داوران نمی‌تواند بر قطعیت وجود توطئه خارجی تعلق گیرد. هنوز نه تنها هیچ مدرک ملموس و محکم بلکه حتی دلایل کافی هم برای اثبات اینکه توطئه خارجی علت اصلی سرنگونی شاه بود، ارائه نشده‌است.